

## حرمت کذب و اقسام آن

### ◆ چکیده:

همهٔ اعمال و رفتارهای آدمی، به داوری اخلاقی می‌رسد یعنی هر عملی که از شخص سر می‌زند یا خوب است و یا بد، از طرف دیگر بسیاری از رفتارها به داوری فقه نیز آمده است، مثلاً ربا اخلاقاً مذموم و بد است و فقه نیز آن را زشت شمرده و برای آن احکام و مقررات کیفری و مدنی خاصی مقرر کرده است. باری یکی دیگر از مسائل اخلاقی که فقه به آن پرداخته است مسئلهٔ کذب می‌باشد. کذب، بد و مذموم بوده و از نظر فقه نیز زشت شمرده است. هر چند شیخ انصاری در کتاب المکاسب المحرمه به عنوان پیشه و کسب حرام به احکام فقهی آن پرداخته است ولی در موارد دیگر نیز کذب می‌تواند مورد داوری فقه قرار گیرد از قبیل: شهادت دروغ-سوگند دروغ-نسبت دادن دروغ مثل نسبت بد به کسی دادن که حد قذف دارد و مواردی دیگر که هر کدام برای خود احکام کیفری و مدنی خاصی در فقه داشته و مورد ارزیابی فقهی قرار می‌گیرند. به هر صورت کذب به دلیل اهمیت و گستردگی آن در امور زندگی و به دلیل اهمیتی که هم در فقه و هم در اخلاق دارد مورد بررسی این مقاله قرار گرفته است.

کلمات کلیدی: کذب، خبر، حرمت، اخلاق، فقه، توریه، علم، ظن

### نگارش:

حسن قلی‌پور، (م ۱۳۲۰)، عضو هیأت علمی و رئیس دانشگاه آزاد اسلامی بابل

یکی از ارکان و شرایط زندگی اجتماعی و تکامل هر ملتی اخلاق است.

اخلاق با حیات بشر زائیده شده هیچ خردمندی در عالم نیست که در اهمیت و لزوم آن برای آسایش و سلامت روح کمترین تردیدی داشته و یا اثر سودبخش و قاطع آن را در تقویت اساسی رشد اجتماعی و اصلاحات عمومی انکار نماید.

چه کسی است که از صداقت و امانتداری بیزار باشد و نیک بختی و سعادت خود را در سایه خیانت و نادرستی جستجو کند؟ کیست در جهان از دروغ و تزویر و ریا تمجید نماید؟ و صدق و درستی را تکذیب نماید. در ستایش و داوری مفهوم اخلاق همین بس که حتی جوامع کمتر توسعه یافته ولو اینکه پای بند به هیچ آئین و مذهب هم نباشند، به فضائل اخلاقی از منظر تقدیس و احترام می نگرند. لذا پیروی از سلسله مراتب احکام آن را (در رشته پرپیچ و تاب زندگی) بر خود حتمی و اجتناب ناپذیر می دانند.

انسان در طول زندگانی اجتماعی خود از میان راههای مختلف و گوناگونی که اختیار کرده است، اساس و مبانی هر قوم و ملتی صورت مشابهی داشته و در طول قرنهای متمادی تا زمان مابین وحدت شکل یافته است. همانگونه که پیامبر بزرگوار اسلام در باره عظمت اخلاق فرمود:

**«بعثت لاتمم مکارم الاخلاق: مبعوث به رسالت شدم تا فضائل و کمال اخلاقی را در جامعه کامل نمایم.»** بنابراین پیامبر بزرگوار اسلام (ص) هدف رسالت خود را پرورش کمالات انسانی و فضائل اخلاقی معرفی کرده است.

هرچند کذب حرمت اخلاقی دارد و از موضوعات مورد داوری و بحث علم اخلاق است ولی به عنوان یک موضوع فقهی نیز می توان به آن نگریست، چنانکه شیخ انصاری در کتاب ارزشمند خود (المکاسب المحرمه، شیخ مرتضی انصاری ص ۱۴۷ الی ۱۵۶) کذب را بعنوان مبحث فقهی مطرح کرده است. کتاب مکاسب از بدو تألیف تاکنون (بیش از ۱۷۰ سال) در حوزه های علمیه تدریس می شود و فقهاء بزرگی بر آن حاشیه زده و آن را شرح کردند و پیدا است که موضوع مورد بحث آن کسبهای حرام از نگاه فقه است یعنی پیشه و شغلهایی که از نظر فقه حرام هستند مثل بیع ربوی، بیع اعیان نجسه. باری فقیه بزرگ ما در این کتاب بطور مفصل از کذب سخن رانده و آن را به عنوان یکی از پیشه های حرام از نظر فقه، مطرح نمودند. هرچند برخی در نقد بر شیخ انصاری گفتند، کذب

چگونه بعنوان یک کسب و پیشه می‌تواند مطرح شود تا بتواند بعنوان مجموعه مکاسب محرّمه تلقی و مورد بحث قرار گیرد.

اما گویی گردش روزگار، به نفع شیخ انصاری چرخیده و نظر او را تأیید کرده است زیرا امروز می‌دانیم کارتلها و تراستها و نیز در انتخابات تبلیغاتی و یا در حوزه سیاست چه در امور داخلی و چه در امور خارجی، برای از میان بدر کردن رقیب، دروغ و افتراء و به اصطلاح تبلیغات کاذب را سکه رایجی دانسته و متأسفانه تا آنجا پیش رفته اند که پلیتیک یا سیاست با دروغ و فریب گویی یک معنی پیدا کرده است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت کذب هم می‌تواند نوعی شغل و پیشه گردد و از این جهت مورد داوری فقه قرار گیرد. در هر صورت به دلیل گستردگی و عمق کار برد کذب در زندگی فردی و اجتماعی از این جهت موضوع کذب را انتخاب کرده ایم.

#### ساموئل اسمایلز می‌گوید:

اخلاق یکی از بزرگترین قوای محرکه این عالم است و در فاضلترین تظاهرات خود طبیعت انسانی را در عالی‌ترین اشکال مجسم می‌سازد، زیرا اخلاق معرف شخصیت واقعی انسان است. اشخاصی که دارای اخلاق حسنه و از امتیاز خاص انسانی برخوردار هستند، تکریم و احترام همه انسانها را به خود جلب کرده و بالطبع سایر مردم به آنها اعتماد می‌کنند و از ایشان تقلید می‌نمایند، زیرا هر چیز خوب این جهان قائم بوجود آنهاست و اگر آنها در دنیا نباشند این عالم قابل زیست و زندگی نخواهند بود.

خلاصه تا افراد یک جامعه تربیت نیافته و دارای خلق خوب نباشند، هرچقدر هم که حقوق و اختیارات سیاسی آنها وسیع باشد باز هم نخواهند توانست خود را به طرف ترقی و تعالی بکشانند ملتی که بخواهد بزرگ و سربلند زیست کند حتماً لازم نیست که خاک کشورش زیاد باشد و یا دارای امکانات بیشتر مادی باشند زیرا ممکن است یک ملت از حیث خاک و جمعیت خیلی وسیع و دارای امکانات مادی بیشتری برخوردار باشند اما فاقد تکامل اخلاقی باشند آن قوم و آن جامعه منقرض شده و نابود می‌شود.

بدون تردید سازندگی درونی انسان و اصلاح و تهذیب نفس او در سعادت فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی او نقش بسزائی دارد.

مطلب فوق از جنبه نظری مورد اتفاق است و اما از جنبه عملی افرادی بین علم و عمل فرسنگها فاصله انداخته و مکارم اخلاق را با تمایلات حیوانی مبادله کرده اند پیوسته جویای لذتند فرینده ای هستند که همچون حبابهایی (Bubbles) بی دوام در سطح آب و زندگانی خودنمایی می کنند.

بشر از زمان خلقت خود تا کنون (و تا دنیای بشری باقی است) پی به این امراض خطرناک درونی خود برده و در صدد است خود را خوب و راستگو جلوه داده و یا خود را از دیگران بهتر و برتر بداند. همانطور که راستگویی پسندیده و سودمند است دروغگویی ناپسند و زبان آوز است. بنابراین آن را از برجسته ترین صفات و دروغگویی را از نکوهیده ترین صفات بشری می دانند.

زبان بهترین رازگوی قلب و ترجمان احساسات باطنی است. زبان بهترین وسیله انسان برای رسیدن به کمالات است. این زبان است که اگر به دروغگویی عادت کرد انسان را به خطر انداخته و آبرو و حیثیت انسانی را بر باد می دهد و اگر به راستگویی عادت نماید انسان را به سعادت و خوشبختی (Happiness) می رساند و اگر زبانی به دروغ زهر آلود گشت و پلیدی در گفتار نمایان شد همچون طوفان خزان، حیثیت گوینده را دستخوش عادت و یغما قرار داده و کاخ شرافت و شخصیت او را واژگون نموده و بر باد می دهد.

دروغ روح ناپاکی را در انسان تقویت و آتش وجدان را در کانون دل خاموش می سازد و رشته وحدت و یکپارچگی را پاره کرده و سبب نفاق و دو رنگی در جامعه می شود. بخش مهم گمراهیهای جامعه همان سخنان بیهوده و ادعای کاذب و خلاف واقعی است که دروغگویان برای اجرای نیت سودجویانه خود دست به آن می زنند و به خیال خود مردم را فریب داده و پرده از روی واقعیت برداشته و ساده لوحان (Simpleminded) را به زنجیر اسارت خود می گیرد.

دروغگو تأملی در اندیشه خود نمی کند و به خیال اینکه کسی از راز او آگاهی پیدا نمی کند و عواقب بد آن را توجه نمی کند (او در این قسمت هیچ اندیشه و تفکری ندارد). لذا پیوسته در گفتار خود دچار اشتباه و تناقض گویی می شود و عاقبت به شکست و رسوائی کشانده و در نهایت خجلت، شرمساری و رسوائی عجیبی برای خود بیار می آورد (بی اساس نیست که می گویند دروغگو کم

یکی از عوامل شیوع این خصلت مذموم که بحق موجب مسمومیت اخلاق جامعه گردیده تحت عنوان دروغ مصلحت آمیز است. این عنوان تحت لقای پرده خوش نمائی است که بر روی این بلیدی کشیده می شود و نوعاً مردم برای توجیه دروغ خود مجبورند بر روی آن سرپوش بگذارند و باصطلاح «مصلحت آمیز» تلقی نمایند. اما در حقیقت این نکته را نباید از نظر دور داشت که دروغ شُر بزرگی است که اگر جامعه گرفتار آن شود دفع آن بسادگی میسر نیست.

بهر تقدیر آزادی بیان بیش از آزادی فکر قابل اهمیت است، زیرا اگر انحراف و لغزشی در ناحیه فکر و اندیشه انسان پدید آمد آثار سوء آن تنها متوجه شخص فکرکننده است. اما آزادی بیان در حدود مصالح اجتماع و جامعه انسانی است و در این رهگذر سود و زیان آن دامنه عموم جامعه را در بر خواهد داشت.

به قول غزالی دانشمند مشهور (امام محمد غزالی - ج ۲ ص ۶۷) زبان از نعمتهای بزرگ و مصنوعات بسیار دقیق و لطیف پروردگار عالم است. این عضو اگر چه از نظر حجم و جرم کوچک، اما اهمیت و جرمش بسیار بزرگ و سنگین است. زیرا کفر و ایمان انسان بوسیله زبان و گواهی زبان آشکار می شود، زیرا کسانی از شر زبان رهایی پیدا می کنند که آن را بوسیله دین و تقوی و پرهیزکاری در قیدوبند بکشند و آن را مهار نمایند و به خاطر دنیا آن را آزاد ن سازند.

برای اینکه صفت دروغ گفتن در باطن اطفال و کودکان هم جایگزین نشود باید از گفتن هرگونه دروغ و خلاف واقعی خودداری شود. چون کودکان از گفتار و رفتار بزرگان سرمشق گرفته و از آنان اقتباس خواهند کرد و در محیط خانه که مهمترین عامل سازندگی اطفال است اگر دروغ و خلاف گوئی در آنجا باشد و مخصوصاً اعمال والدین و سخنان آنان برخلاف حقیقت و فضیلت باشد هرگز فرزندان صادق و راستگو و درستکار پرورش نخواهند یافت.

بالاخره آنان که دنبال راستی می روند کسانی هستند که در دوران کودکی آنان را اینگونه بار آورده اند و در سرشت آنان اثر کرده و سبب راستگوئی و صداقت آنان شده است.

آری آن کس که راست گفت و به راه راست رفت، در زندگی از رنج و ناراحتی و تأسف برکنار و وجودش همواره فروزان و از آشفتگی و شک و تردید درامان بوده و فکرش از هجوم افکار پریشان ناراحت کننده در آسایش بوده است. (از مطالعات اجتماعی و توجه به عواقب سوء دروغ از نظر دین و دنیا برای هر متفکر و شرافتمندی بزرگترین درس عبرت و تازیانه سرمشق و انتباه خواهد بود.)

تجلی کمال حقیقی در سایه ایمان و اخلاق است و هر کجا کمال حقیقی نیست، آسایش و سعادت در آنجا راه ندارد و از اینکه در اولین مقاله این فصل نامه موضوع حرمت کذب و اقسام آن را انتخاب کردم بخاطر اینکه سرمنشأ تمام مفاسد اجتماعی و گناه و معصیت از دروغ است اگر فرد خودش را به این صفت آراسته کند و راه صداقت و راستگویی را پیشه کند هم در زندگی سعادتمند خواهد بود و در جامعه با اعتبار و عزیز و با وقار زندگی می کند. پیامبر اکرم فرمود: «النجاه فی الصدق و الهلاک فی الکذب» نجات بشر در صداقت و راستگویی و هلاکت و بدبختی او در دروغگویی است.

شخصی خدمت پیامبر اسلام رسید عرض کرد یا رسول الله من یکی از یاران شما و مسلمان هستم اما گناه می کنم مرا نصیحت کن تا دست از گناه بردارم اما حوصله گوش دادن سخنان طولانی را هم ندارم خیلی مختصر و مفید باشد پیامبر بزرگوار اسلام (ص) فرمود: در زندگی هرگز دروغ نگو، هر کار دیگری خواستی انجام ده. این مرد سریع از نزد پیامبر رفت با خود گفت پیامبر (ص) بمن فرمود دروغ نگو و هر کاری می خواهی بکن موقع ظهر شدیگ و دو ساعت بعد از ظهر خواست نماز نخواند با خود فکر کرد یک روزی پیامبر مرا می بیند و از من سؤال می کند که آیا نماز می خوانی اگر بگویم آری دروغ گفتم پس نماز را بخوانم و بعد از مدتی ماه رمضان شد خواست روزه نگیرد با خود فکر کرد پیامبر اسلام (ص) روزی از من سؤال خواهد کرد اهل روزه هستی اگر روزه نگیریم و بگویم بلی دروغ گفته ام پس روزه گرفت و چون دستش به مال مردم رسید خواست آن را تصرف کند با خود گفت اگر پیامبر از من سؤال کرد مال مردم می خوری اگر بگویم خیر دروغ گفته ام پس دست از دزدی برداشت خلاصه با دروغ نگفتن و صداقت و راستی را پیشه کردن یک فرد مؤمن و مسلمان واقعی شد بعد از مدتی خدمت پیامبر اسلام (ص) رسید عرض کرد: یا رسول الله... نصیحت شما را گوش دادم و دست از گناه برداشتم و دیگر گناه نخواهم کرد و رسول اکرم (ص) در باره اش دعا فرمود.

بنابراین یکی از مسائل بسیار مهم فقهی که اگر بشر به آن واقف باشد و عمل نماید به سعادت می رسد مسئله دروغ یا کذب است.

### معنای کذب

قبل از هر چیز، لازم و ضروری است، که مفهوم کذب را معنا نموده و به تعاریفی که در کتب دیگران آمده است، اشاره یا اشاراتی داشته باشیم و به تجزیه و تحلیل تعاریف وارد شده و به نقد و بررسی آنها پردازیم و در خاتمه نظریه مختار را همراه با ذکر دلیل بیان نماییم.

«کذب» بر وزن «صدق» یک واژه عربی است و کمتر کسی است که با معنای تحت اللفظی آن آشنا نباشد، از این جهت علماء اهل لغت در بیان معنای «کذب» مطالب را بسیار مختصر بیان داشته و بنظر می رسد که توضیح مطول و بیشتر را توضیح واضحات می دانستند و در این راستا «کذب» را به دروغ گفتن معنا نموده و از اینکه چیست و تعریفش چه می باشد سخنی به میان نیاورده و به تعریف جامع و مانعی که بیانگر حقیقت و ماهیت کذب از یک طرف و تمییز دهنده آن از اضدادش از سوی دیگر باشد، اشاره ای ننموده اند. فقط عده قلیلی از آنها به تعریف کذب پرداخته اند که می شود گفت تعریف برخی از آنها، کامل بوده و به بحث و بررسی نیازمند است لذا می گوئیم:

### تعاریف کذب

با توجه به ملاحظات نظری به سه تعریف درباره کذب برخورد نموده ایم که در ابتدا آن سه تعریف را ذکر و سپس به تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی هر یک می پردازیم.

تعریف اول: در کتاب «فرهنگ لغت دهخدا» به نقل از کتاب «ناظم الاطباء» در تعریف کذب آمده است: «کذب» خبر دادن بر خلاف عقیده خود می باشد، خواه عقیده مطابق واقع باشد یا نباشد. (لغت نامه دهخدا، حرف که، ۱، ص ۴۰۲)

تعریف دوم: در همان کتاب به نقل از کتاب «اقراب الموارد» در تعریف کذب آمده است: «کذب» خبر دادن از چیزی به خلاف آنچه که هست یا علم به آن، ضد صدق. (ر.ک. همان منبع)

تعریف سوم: در کتاب «جامع السعادت» علامه محمد مهدی نراقی در تعریف کذب آمده است:

«الکذب فی القول، هو الاخبار عن الاشياء علی خلاف ماهی علیه: کذب در گفتار، عبارت است از خیردادن از اشیاء بر خلاف که هست». (علامه محمد مهدی نراقی، ج ۲ ص ۲۲۸)

قبل از اینکه به تجزیه و تحلیلی تعاریف مذکوره و نقد و بررسی آنها بپردازیم ذکر نکته‌ای لازم و ضروری است و آن اینکه: در تمامی تعاریف مذکوره، موضوع «خیردادن» مطرح بوده و نشان دهنده آن است که «کذب» از مختصات «خبر» است و قضایای غیر خبری «انشائی» به کذب و یا ضد آن صدق موصوف نمی‌شود.

جهت توضیح بیشتر حقیقت مذکور، بناچار به بیان معنای «خبر» و «انشاء» می‌پردازیم.

معنای «خبر» و «انشاء» و اختصاص کذب به اخبار

در کتب منطق آمده است که:

بطور کلی، لفظ به دو قسم تقسیم می‌شود و آن دو عبارتند از:

۱- مفرد      ۲- مرکب

مفرد: عبارت است از لفظی است که جزء ندارد مثل باء «کتبت بالقلم» یا اینکه جزء دارد، ولی جزء لفظ بر جزء معنا دلالت ندارد، مثل لفظ زید که دارای سه جزء (ز- ی- د) می‌باشد ولی اجزاء مذکوره بر اجزاء زید دلالت نمی‌کنند و یا اینکه لفظ دارای جزء می‌باشد و جزء لفظ بر جزء معنا دلالت دارد، ولی دلالت جزء معنا مراد و منظور نیست مثل لفظ عبدالله، زمانیکه علم شخص باشد و بعنوان اسم از آن استفاده شود که در این هنگام عبد به معنای بنده و الله به معنای خدا نبوده بلکه این مضاعف و مضاف الیه مجموعاً نامی را تشکیل داده و بر مسمای خویش دلالت دارند بدون اینکه هر یک از دو جزء مذکور بر معانی مستقله خویش دلالت داشته باشند.

مرکب: برخلاف مفرد عبارت از لفظی است که اولاً دارای جزء می‌باشد و ثانیاً جزء لفظ بر جزء معنا دلالت دارد و ثالثاً دلالت جزء لفظ بر جزء معنا مراد و منظور باشد مثل لفظ عبدالله زمانیکه بعنوان وصف از آن استفاده شود که در این زمان عبد به معنای بنده و الله به معنای خدا می‌باشد مثل آنجا که گفته می‌شود «محمد، عبدالله» محمد بنده خداست.

مرکب خود نیز به دو قسمت قابل تقسیم است و آن دو عبارتند از:



۱- مرکب تام: عبارت از کلامی است که برای متکلم سکوت بر آن صحیح است و شنونده از کلام متکلم، فایده تامه ای را بهره برده و پس از قطع کلام گوینده بصورت منتظر باقی نمی ماند، مثلاً گوینده ای بگوید «زید مرد» این یک خبر کامل و تامی است که شنونده فایده تامی را بهره برده و متکلم می تواند بر این سخن سکوت نماید و شنونده نیز پس از آمدن این جمله، منتظر آمدن کلمات و جملاتی دیگر جهت اتمام فایده و اکمال خبر نمی باشد، همچنین است اگر گوینده ای به مخاطب بگوید: «بز» که بصورت فعل امر و انشاء مطرح می باشد و مفید فایده تامه است.

۲- مرکب ناقص: به کلامی گویند که سکوت متکلم بر آن صحیح نمی باشد و شنونده فایده تامه ای را از کلام گوینده بهره نبرده و منتظر اکمال جمله و اتمام فایده است مثل اینکه گوینده ای بگوید «زیدی که پدرش دانشمند است و...» این جمله بدون آمدن خبر مبتدا، ناقص است و چون هر یک از اجزاء این جمله بر جزئی از معنا دلالت دارد لذا آنرا «مرکب ناقص» نام نهاده اند.

«مرکب تام» که دارای نسبت تامه است نیز به نوبه خود به دو قسم تقسیم می شود و آن دو عبارتند از:

۱- مرکب تام خبری: به مرکبی گفته می شود که برای نسبت تامه ای که به اجزاء مرکب قائمه است یک حقیقت و واقعیتی نفس الامری جدای از الفاظ مرکب وجود دارد که آن حقیقت و واقعیت نفس الامری، بدون لفظ نیز وجود دارد و الفاظ مرکب از آن واقعیت خارجی و واقعی و نفس الامری حکایت داشته و کاشف آن می باشد مثلاً وقتی که گفته می شود زید مرد یا زید فردا می میرد یا باران از آسمان می بارد یا خواهد بارید، در هر یک از این جملات مرکبه، مرگ زید و بارش باران حتی بدون وجود این الفاظ، دارای یک حقیقت و واقعیت نفس الامری است که این الفاظ از آن واقعیت و حقیقت، حکایت می کند و تغییر الفاظ در تغییر آن واقعیت و حقیقت نفس الامری تغییری ایجاد نمی کند به این نحو قضایانی را که، جدا از الفاظ و عبارات، دارای حقائق و واقعیات نفس الامری هستند و این قضایای لفظیه از آن حقائق خارجی حکایت دارد، خبری، یا قضیه و قول نام نهاده اند و این قضایای لفظیه گاهی از اوقات با آن حقائق و واقعیات منطبق بوده و مطابقت دارد و گاهی این قضایای لفظیه با واقعیات و حقائق خارجی، مطابقت ندارد.



پرويشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انساني

الامری و خارجی نمی‌سنجند بلکه آنچه که ملاک اصلی صدق یا کذب یک خبر را تشکیل می‌دهد عبارت از آن است که خبر با اعتقاد گوینده به مفاد و مضمون خبر مطابق باشد یا نباشد، با این بیان و طبق این معیار، اگر فردی بگوید زید مرد، و زید هم واقعاً مرده باشد و این فردی که خبر مرگ زید را می‌دهد در اعتقاد خویش به حیات و زنده بودن زید معتقد باشد، این خبر، خبر دروغ محسوب می‌شود و یا اگر بگوید زید مرد و واقعاً نیز به این گفته خویش معتقد باشد و در واقع و خارج زید نمرده باشد این خبر خبر راست محسوب است چون خبری بر خلاف عقیده گوینده گفته نشده است هر چند که گوینده در جهل مرکب بسر برده و نمی‌داند که نمی‌داند.

و تنها دلیلی که قائلین به تعریف مذکور بدان استدلال نموده اند آیه شریفه قرآن است که

می‌فرماید:

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (سوره منافقین، آیه ۱): وقتی که منافقین نزد تو آمدند و گفتند که ما شهادت می‌دهیم که تو رسول خدا هستی با آنکه خدا می‌داند که تو رسول او هستی و لکن بدان، که منافقین دروغ می‌گویند»

وجه استدلال به آیه مذکور به این است که می‌گویند: با اینکه منافقین می‌گفتند: محمد(ص) رسول خداست و این خبر با واقعیت خارجی، مطابقت دارد و پیامبر(ص) رسول الهی است و خداوند نیز به مسئله شهادت می‌دهد با این حال چون منافقین قلباً به حقانیت گفته خویش معتقد نبوده و ایمان و اعتقاد قلبی آنها با اقرار لسانی و زبانی ایشان همگام نبوده است و اینها برخلاف عقیده درونی خویش سخن گفته‌اند دروغگو نام گرفته‌اند هر چند گفتارشان با واقعیت نفس الامری و خارجی مطابق بوده است.

در ردّ تعریف مذکور می‌گوییم:

اولاً: همانطور که گذشت و در تعریف خبر آمده است ملاک صدق و کذب یک خبر بوسیله مطابقت یا عدم مطابقت آن با حقیقت و واقعیت خارجی است و این حقیقت و واقعیت نفس الامری و خارجی، با تغییر گفتار و عقاید تغییر ننموده و اختلافی در آن ایجاد نمی‌شود. با این بیان اگر کسی معتقد باشد که زید مرده است و بگوید زید مرد و در واقع زید نمرده باشد عرفاً و عقلاً این خبر را خبر دروغ می‌شمارند هر چند که گوینده به مفاد و مضمون خبر معتقد باشد و خبرش مطابق با عقیده‌اش باشد و هر چند که این فرد به لحاظ عدم سوء نیت و جهل مرکبی که دارد آدم

دروغگو نباشد و بر این دروغ، عقاب اخروی نیند و مذمت نشود و معاقب نبودن با دروغ بودن یا نبودن خبر دو چیز جدا از هم هستند. عکس مطلب نیز صادق است مثلاً فردی معتقد باشد که زید مردولی بگوید زید نمرود در واقع هم زید نمرود باشد این خیرش صادق و راست است هر چند که این خبر او از یک اعتقاد درونی و ایمان باطنی وی حکایت می‌کند که خبر مخیر از این جهت مطابقت با عقیده درونی اش ندارد و فرد از این حیث کاذب و دروغگو بشمار می‌آید هر چند خیرش از جهت مطابقت با واقعیت خارجی راست باشد و کاذب خوانده شدن منافقین در آیه شریفه مذکوره نیز از این جهت می‌باشد.

به عبارت دیگر: وقتی که منافقین می‌گویند حضرت محمد(ص) رسول خداست، این خبر از مسأله حکایت دارد و از دو واقعیت خبر می‌دهد که آن دو عبارتند از:

۱- واقعیت و حقیقت نفس الامری و خارجی که همان نبوت و رسالت پیامبر(ص) می‌باشد که مضمون حرف آنها و مفاد خبرشان از این جهت راست هست لذا خداوند برای اینکه برای برخی توهم نشود که خبر کذب است در ضمن همین آیه فرموده است «والله يعلم انک لرسوله».

۲- گفتار منافقین علاوه بر حکایت از یک واقعیت خارجی از مسأله دیگری نیز حکایت داشت و آن اینکه منافقین با این گفتار خواستند بگویند ما قلباً نیز به نبوت و رسالت حضرت محمد(ص) معتقدیم و وجود یا عدم وجود اعتقاد قلبی خود واقعیتی جدا از واقعیت و حقیقت خارجی است و چون خبر دادن منافقین از جهت وجود اعتقاد قلبی به رسالت حضرت رسول مطابق با واقع نبود از این جهت دروغگو نام گرفتند.

به عبارت روشتر: ملاک صدق و یا کذب یک خبر مطابقت و یا عدم مطابقت خبر با واقعیت است حال این واقعیت اگر واقعیت خارجی باشد صدق و کذب خبر با ملاحظه مطابقت و عدم مطابقت با واقعیت خارجی مطرح می‌شود و اگر واقعیت درونی و قلبی باشد صدق و کذب خبر از طریق مطابقت یا عدم مطابقت با واقعیت درونی و قلبی سنجیده می‌شود، و می‌شود که یک خبر از حیث مطابقت با واقعیت خارجی، راست باشد و از جهت عدم مطابقت با واقعیت قلبی و درونی و اعتقادی کذب و گوینده کاذب باشد که جریان منافقین از این قسم می‌باشد و اینکه در تعریف اول، ملاک صدق و یا کذب خبر را از اعتقاد درونی و واقعیت قلبی علی الاطلاق قرار

دهیم، حرف درستی نبوده و منطبق با واقعیت نیست و با توجه به مطالب مذکور شاید بشود گفت که صدق و کذب خبر یک امر نسبی است که با اعتبارات مختلف اختلاف می‌یابد.

ثانیاً: اگر ملاک صدق و یا کذب یک خبر را مطابقت یا عدم مطابقت با عقیده گوینده قرار دهیم این سر از ایدئالیسم در می‌آورد و برای هر کس و نسبت به هر فرد، واقعیت فرق می‌کند و می‌شود یک خبر نسبت به یک شخص راست و نسبت به شخص دیگر دروغ و حتی یک خبر در یک فرد نسبت به حالات و زمانهای مختلف صدق و یا کذب بودنش اختلاف یابد.

ثالثاً: عرف و عادت جاری در میان مردم نیز برخلاف تعریف اول گواهی می‌دهد چون اگر کسی بگوید: زید مرد و واقعاً و قلباً نیز به مضمون خبر مذکور، معتقد باشد ولی زید در واقع امر نمرده باشد مردم چنین خبری را دروغ می‌دانند و در نامگذاری خبر مذکور به دروغ بودن، به مطابقت یا عدم مطابقت خبر مذکور با اعتقاد مخبر توجهی ننموده و آن را ملاک قرار نمی‌دهند هر چند که مخبر را در صورت جهل مرکب و عدم اطلاعش از کذب خبر مستحق عقاب و مجازات ندانسته و شایسته مذمت و سرزنشش نمی‌دانند.

در تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی تعریف اول به همین مقدار بسنده نموده و به تجزیه و تحلیل تعریف دوم و نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

در ابتداء به اصل تعریف مروری نموده و سپس به تجزیه و تحلیل و بیان اشکالات وارده به آن می‌پردازیم. در تعریف دوم از کتاب «آقرب الموارده» در تعریف کذب آمده است: «کذب خبر دادن از چیزی به خلاف آنچه که هست با علم به آن، ضد صدق»:

در این تعریف برای تحقق کذب و اتصاف یک جزء به دروغ بودن، دو چیز را لازم و ضروری دانسته است که درحقیقت بدون هریک از آن دو، کذب محقق نشده و خبر به خبر دروغ موصوف نمی‌شود و آن دو عبارتند از:

۱- مخالفت خبر با واقعیت و حقیقت نفس الامری و خارجی.

۲- علم و آگاهی مخبر نسبت به مخالفت مذکور.

به عبارت دیگر: برا تحقق کذب هم باید خبر با واقعیت و حقیقت نفس الامری مخالفت داشته باشد و هم گوینده به مخالفت مفاد و مضمون خبر با واقعیت و حقیقت نفس الامری، آگاهی داشته و علیرغم علم به مخالفت آن را بعنوان یک خبر راست برای دیگران بیان دارد، با این بیان اگر کسی بگوید: زید مرد و زید در واقع نمرده باشد و گوینده اطلاعی از عدم مطابقت خبرش با

واقعیت خارجی نداشته باشد این خبر، خبر دروغ محسوب نمی شود و اگر هم بگوید: زید مرد و خودش قلباً و واقعاً به مفاد و مضمون این خبر، اعتقادی نداشته باشد و زید در واقع مرده باشد باز هم این خبر، خبر دروغ محسوب نمی شود، چون مفاد خبر، هرچند که با اعتقاد قلبی و عقیده درونی مخبر در تضاد است، ولی مخالفتی با واقعیت و حقیقت نفس الامری و خارجی ندارد.

اشکالاتی که بر تعریف اول وارد بوده است بر این تعریف نیز وارد می باشد و همانطور که در مطالب گذشته ذکر نموده ایم صدق و کذب یک خبر را با ملاحظه مطابقت یا عدم مطابقت آن با واقعیت خارجی می سنجند و در این نامگذاری مطابقت یا عدم مطابقت مفاد خبر با اعتقاد درونی را ملاک قرار نداده و عرف و عادت معمول در میان مردم نیز خلاف این نظریه را گواهی داده و علم و آگاهی مخبر به مخالفت مفاد و مضمون خبر با واقعیت و حقیقت خارجی را مد نظر قرار نمی دهند.

### نظریه مختار

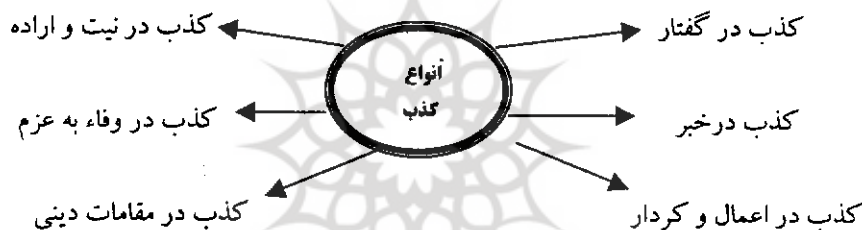
بنظر می رسد تعریف سومی که برای کذب گفته است بهترین تعریف بوده و عرف و عادت معمول در میان مردم نیز بعنوان دلیلی محکم به تأیید آن می پردازد و ضعف تعریف اول و دوم نیز ما را در اثبات حقانیت تعریف سوم یاری نموده و همگی می رسانند به اینکه: در صدق یا کذب بودن یک خبر، مطابقت یا عدم مطابقت آن خبر حقیقت و واقعیت خارجی و نفس الامری مطرح است نه چیزی دیگر.

البته همانطور که در صفحات گذشته گفته شده است یک خبر، از دو واقعیت حکایت می کند که آن دو عبارتند از: واقعیت خارجی و اعتقاد قلبی اگر خبری با یکی از دو واقعیت مذکور مطابقت داشته و با واقعیتی دیگر مطابقت نداشته باشد در این قبیل موارد خبر نسبت به یک واقعیت راست و نسبت به واقعیتی دیگر دروغ است و این معنا همان چیزی است که ما از آن به «نسبی بودن صدق و کذب» تعبیر می کنیم و منشاء اشتباه برخی از بزرگان که پایشان در تعریف کذب لغزید نیز همین خلط بین دو واقعیتی است که ذکرشان گذشت.

در خاتمه این مبحث ذکر نکته ای لازم و ضروری می نماید و آن این است که:

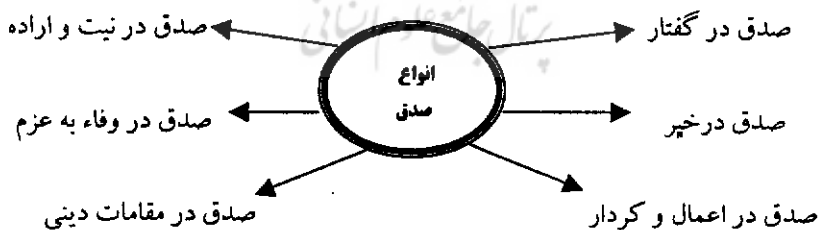
کذب از مختصات گفتار نیست، کردار و حالات نیز متصف به صدق و کذب می‌شود و صدق و کذب کردار و حالات نیز در مقایسه مطابقت و عدم مطابقتشان با واقعیتی که کردار و حالات از آنها حکایت دارند، سنجیده می‌شود.

به عبارت دیگر و روشتر: همانطور که گفتار از واقعیتی حکایت دارد به لحاظ حکایت از واقعیت نفس الامری و خارجی و مطابقت و عدم مطابقت گفتار با آن، به صدق و کذب متصف می‌شود کردار و حالات نیز از واقعیتی حکایت نموده و حتی در برخی از موارد حکایت اعمال و حالات از واقعیت درونی و خارجی، بیش از گفتار می‌باشد، با این بیان و بدین جهت است که علماء اخلاق با استفاده از آیات و روایات، برای کذب انواع و اقسامی را ذکر نموده اند، مثلاً در کتاب شریف «جامع السعادت» علامه محمد مهدی نراقی آمده است که:



(جامع السعادت، محمد مهدی نراقی، ج ۲، ص ۳۳۱-۳۲۸، چاپ بیروت)

در همان کتاب درباره صدق و کذب که صدق می‌باشد نیز آمده است:



(همان منبع، ص ۳۴۸-۳۴۵)

شرح مفصل هر یک از انواع مذکوره صدق و کذب در فصل «انواع کذب» خواهد آمد. در تعریف کذب به همین مقدار بسنده می‌کنیم و از اطاله کلام بیش از این مقدار که در ظرفیت و

گنجایش این مقاله نمی‌باشد صرفنظر می‌نمائیم و با بیان معنای «توریه» و اینکه توریه کذب است یا خیر؟ این فصل را به پایان می‌بریم.

### معنای توریه

«توریه» بر وزن توصیه عبارت است از گفتن سخنی که دارای دو معنا است یک معنای آن راست و مطابق با واقع و معنای دیگر آن دروغ می‌باشد و گوینده معنای راست آن را قصد نمود و شنونده معنای دروغ آن را می‌فهمد. مثل اینکه ظالمی به طلب شما به خانه‌تان می‌آید و در جستجوی شماست و شما برای فرار از او و اینکه خود را به او نشان ندهید و در چنگ او گرفتار نیائید به کسی که در خانه است می‌گوئید بجای مخصوصی اشاره بکن و بگو اینجا نیست، یعنی در این محلی که من اشاره کرده‌ام و این معنا صحیح و مطابق با واقع و راست هست هر چند که ذهن آن ظالم به معنای دیگری تبادر نموده و از این سخن این معنا را می‌فهمد که شما در خانه نیستید و این معنا دروغ است ولی معنایی است که آن ظالم از سخن گوینده استنباط نمود و گوینده این را اراده نکرده و از طرفی هم گوینده ضامن نحوه برداشت طرف مقابل نمی‌باشد.

مثال دیگر: ظالمی به سراغ مظلومی است و نشانی او را از شما می‌پرسد و شما با جمله انشائیه جواب او را بدهید با اینکه محل دقیق او را می‌دانید برای فرار از جواب و دادن آدرس دقیق مظلوم به ظالم بگوئید به سراغ کس دیگری برود یا در نزد آن شخص می‌باشد ولی گوینده چنین چیزی را در گفتار مطرح نموده و در اراده اش نیز این معنا را در نظر نگرفته است.

مثال سوم: اگر گناهی از شما سرزده و کسی از شما می‌پرسد آیا چنین گناهی را مرتکب شده‌اید در جواب می‌گوئید «استغفرالله» یا به خدا پناه می‌برم اگر چنین گناهی کنم و یا اینکه سخن ناروایی را در حق کسی گفته‌اید و می‌خواهید با ابتکار آن رفع ملال و کدورت و مفسده کنید می‌گوئید احترام و شخصیت شما بیشتر از آن است که چنین سخنی در حق شما گفته شود. (ماخوذ از کتاب گناهان کبیره، شهید سید عبدالحمین دستغیب، ج ۱، ص ۲۹۸)

با این معنا و تعریف که برای توریه ذکر گردید می‌شود گفت که «توریه» هم موضوعاً و هم حکماً از کذب جداست و حتی جواز توریه در برخی از موارد را نمی‌شود از مسوغات کذب به حساب آورد. چون هیچ خبر مخالف با واقعیت - نه واقعیت نفس خارجی و نفس الامری و نه



واقعیت قلبی و درونی - از گوینده گفته نشده است و این اشتباه است که بعضی از نویسندگان، جواز توریه را از مسوغات کذب به حساب آورده و آن را استثنائی از حرمت کذب دانسته اند. از آنجائی که «توریه» خارج از موضوع مباحث این فصل است و در فصول آینده طرح مباحث مربوط به توریه ضروری می‌نماید جهت اطلاع بیشتر بد نیست در این قسمت به طور مختصر به انواع توریه و حکم آن اشاره ای داشته باشیم.

۱- مکاسب محرمه شیخ مرتضی انصاری

۲- شهید محراب آیت ... دستغیب در کتاب «گناهان کبیره» درباره انواع و اقسام توریه و حکم آنها می‌گوید:

### انواع توریه و احکام آنها

توریه بر سه قسم است:

قسم اول: آن است که در آن مصلحتی یا دفع مفسده ای باشد، مانند: مثالهایی که ذکر شد شکی در صحت و جواز آن نیست.

قسم دوم: آن است که در آن مفسده‌ای باشد مانند اینکه به سبب آن توریه مال یا آبروی مسلمانی ضایع گردد یا سبب اذیت و آزار مسلمانی شود پس شکی در حرمت آن نیست.

«نگارنده در داخل پراکنتر اضافه می‌کند که حرمت قسم دوم توریه از جهت کذب بودن آن نیست بلکه از این جهت است که تزییع اموال و أعراض مسلمانان و یا ایذاء و آزارشان حرام می‌باشد.»  
«دقت شود»

قسم سوم: آن است که مصلحتی در آن نیست و سبب مفسده‌ای هم نمی‌گردد، بعضی از فقهاء فرموده‌اند: حرام است زیرا توریه در حقیقت از اقسام کذب است و ادله حرمت دروغ شامل آن هم می‌شود و مجوزی هم ندارد و بعضی دیگر فرموده‌اند: حرام نیست زیرا توریه از اقسام دروغ موضوعاً و حکماً خارج است و چون ذکر ادله طرفین و تحقیق در مسأله خارج از وضع این مقاله است از بیان آن صرفنظر نموده و راه احتیاط آن است که توریه را تنها در همان مواردی که شارع مقدس اذن فرموده بکار برند.